

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و سی و ششم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۸ گنج حضور، بخش پنجم
تیترا
«رفتنِ گرگ و روباه در خدمتِ شیر به شکار»

شیر و گرگ و روباهی بهر شکار
رفته بودند از طلب در کوهسار
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۰۳

شیر و گرگ و روباهی برای شکار به کوهسار رفته بودند. به بیانی دیگر خداوند یا انسان‌های زنده‌شده به او با من‌های ذهنی در این جهان مشغول شکار هستند. [در این داستان که مولانا وضعیت انسان و زندگی را نشان می‌دهد، شیر نماد خداوند یا انسان زنده‌شده به اوست که از خواب ذهن بیدار شده و دیگر به‌هیچ‌وجه به خواب ذهن نمی‌رود، گرگ و روباه نیز نماد دو نوع انسان در من‌ذهنی هستند که گرگ در واقع نماد کسی است که مرکزش پر از چیزهای آفل بوده و پندار کمال، ناموس و درد بسیار بالایی دارد و مقاومت و قضاوتش کامل است و روباه به تمثیل مولانا نماد کسی است که یک درجه بهتر از گرگ است، چراکه از دریده شدن گرگ، یعنی پیشینیان، عبرت گرفته و مرتب با فضاگشایی و شکر، تعظیم خدا را به‌جا می‌آورد.]

تا به پشت همدگر بر صیدها
 سخت بر بندند، بند و قیدها
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۴

تا با یاری و کمک یکدیگر، صیدها را در دامها و بندهای شکار گرفتار سازند و محکم ببندند.

هر سه با هم اندر آن صحرای ژرف
 صیدها گیرند، بسیار و شگرف
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۵

شگرف: نیکو و خوشایند، عجیب
 هر سه با همدیگر در آن صحرای پهناور و عظیم، صیدهای زیاد و خوش آیندی ببینند و شکار کنند. [در واقع خداوند می خواهد به وسیله انسان در این جهان شکارهای شگفت انگیز بکند، ولی انسان در من ذهنی اجازه نمی دهد، زیرا با هر چه که صید می کند همانیده شده و از آن زندگی می خواهد.]

گرچه زیشان شیرِ نر را ننگ بود
لیک کرد اِکرام و همراهی نمود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶-۳۰

اکرام: گرامی داشتن

اگرچه شیرِ نر عار داشت که به همراه گرگ و روباه به شکار برود ولی نسبت به آنان بزرگواری کرد و همراهشان شد. [در واقع بزرگانی همچون مولانا نمی خواهند در این جهان باشند و با انسان هایی که مثل گرگ همدیگر را می درند و یا مثل روباه فقط می خواهند چیزی را از دیگران بدزدند، همراه شوند، ولی به مصلحت زندگی در این جهان هستند که کمک کنند من های ذهنی با فضاگشایی خودشان را در معرض نور زندگی قرار دهند تا زندگی از طریق آنها صحبت کند. بنابراین وظیفه هر کسی است که به حضور زنده شود و تا آن جا که مقدور است این برکت را در جهان پخش کند.]

این چنین شه را ز لشکر زحمت است
لیک همراه شد، جماعت رحمت است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷-۳۰

برای چنین شاهی، یعنی خداوند یا انسانی که با فضاگشایی مرکزش را عدم کرده و به زندگی زنده شده است، لشکر انسان‌هایی که من‌ذهنی دارند، سبب زحمت می‌گردد، ولی با آنان همراه شد، زیرا جماعت مایه رحمت است و زندگی می‌خواهد خودش را از طریق تمام انسان‌ها بیان کند.

حدیث

«الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ وَفِي الْفُرْقَةِ عَذَابٌ»

«در جمع و جماعت، رحمت است و در جدایی و تفرقه، عذاب.»

این چنین مه را ز اختر ننگهاست
 او میان اختران، بهر سخاست
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۸

سخا: بخشش و جوانمردی
 این چنین ماهی که نماد خداوند یا بزرگانی همچون مولاناست، از ستارگان یا من‌های ذهنی عار دارد و بی‌نیاز است، ولی او در این جهان و در میان من‌های ذهنی است تا به آن‌ها گرم و بزرگواری کند.

امر شاورهم پیمبر را رسید
 گرچه رأیی نیست رأیش را ندید
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۹

ندید: همتا، نظیر
 خداوند به پیامبر دستور داد که «در کارها با مسلمانان و اصحاب خود مشورت کن.» گرچه هیچ فکر و نظری نمی‌تواند با فکر و نظر پیامبر برابری کند و او نیازی به مشورت با کسی ندارد.

(قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹)
 «... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ...»
 «... در کارها با ایشان مشورت کن ...»

در ترازو، جو رفیقِ زر شده‌ست
 نی از آن که جو چو زر، گوهر شده‌ست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۰

به‌طور مثال در ترازو برای وزن کردن، «جو» همراه طلای باارزش و گران‌بها است، اما این همراهی دلیل بر آن نمی‌شود که «جو» ارزشی همانند طلا دارد. به بیانی دیگر در درون انسان‌ها، هشیاری حضور و هشیاری جسمی وجود دارد، ولی این دو هشیاری هم‌جنس و هم‌ارزش نیستند.

روح، قالب را کُنون همراه شده‌ست
مدتی سگ، حارسِ درگاه شده‌ست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۱

حارس: نگهبان، حراست کننده
این لحظه روح یا هشیاری خالص همراه تن یا من‌ذهنی است و من‌ذهنی برای مدتی مانند سگ اصحاب کهف نگهبان درگاه خداوند شده‌است، ولی این همراهی به این معنی نیست که ارزش تن با روح یا خدایت برابر و یکسان است. [اگر ما فضاگشایی کنیم و ناظر ذهن خویش شویم، من‌ذهنی که مانند سگ هر لحظه عوعو می‌کند، ساکت می‌شود و ما می‌توانیم در این فضای گشوده یک همانیدگی را بیندازیم و به اصطلاح در دام فضاگشایی از من‌ذهنی‌مان چیزی بدزدیم.]

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۸)
«... وَكَلَبَهُمْ بِاسْطِ ذُرَاعِهِ بِالْوَصِيدِ ...»

«... و سگشان [من‌ذهنی‌شان] بر درگاه غار [درگاه فضای یکتایی] دو دست خویش دراز کرده بود [ساکت و آرام بود]... [وقتی ما فضاگشایی می‌کنیم، من‌ذهنی ما و من‌های ذهنی دیگران برای ما مزاحمت ایجاد نمی‌کنند.]»

عقل را با عقل یاری یار کن
 امرهم شوری بخوان و کار کن

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] ای انسان عقل را با عقل دوستی دیگر یار و همنشین کن و آیه مربوط به «مشورت کردن» را بخوان و بدان عمل کن. به عبارتی با گشودن فضای درون و خواندن اشعار مولانا و همنشینی با یاران معنوی از عقل و خرد زندگی و انسان‌های زنده به حضور بهره‌مند شو.

(قرآن کریم، سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۸)

«... وأمرهم شوری بینهم ...»

«... و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است ... [اگر دو نفر که به حضور رسیده‌اند با هم مشورت کنند، باز هم به نتیجه بهتری می‌رسند.]»

چون رفتند این جماعت سوی کوه
در رکاب شیر با فر و شکوه
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۲

وقتی که این گروه، یعنی گرگ و روباه همراه شیر با شکوه و عظمت برای شکار کردن به سمت کوه رفتند. [ادامه در بیت بعدی]

گاو کوهی و بز و خرگوش زفت
یافتند و کار ایشان پیش رفت
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۳

زفت: بزرگ، ستبر
در آن جا گاو کوهی، بز و خرگوشی بسیار درشت پیدا کردند و کار شکارشان پیش رفت، به بیانی کار شکار انسان در این جهان پیش رفت.

هر که باشد در پی شیرِ حراب
کم نیاید روز و شب او را کباب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴-۳۰

حراب: جنگ، جنگی

هر کس که در رکاب شیر جنگی باشد و از او تبعیت کند، روز و شب غذایش میسر است و قطع نمی شود. [همچنین هر کس که با فضاگشایی مرکزش را عدم کرده و به سخنان بزرگانی همچون مولانا عمل کند، از خرد و عقل کل فضای یکتایی بی نصیب نمی ماند و زندگی درونی و بیرونی اش سامان می یابد.]

چون ز گه در بیشه آوردندشان
کشته و مجروح و اندر خون گشان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۵

همین که شیر و همراهانش شکارهایشان را از کوه به سمت جنگل آوردند، درحالی که شکارها همه گشته و زخمی بودند. به بیانی دیگر وقتی شیر زندگی و انسان‌های من‌ذهنی، مطابق «قضا و کُن فکان» در این جهان شکار کردند و شکارهایشان را از بالای کوه ذهن به بیشه فضای یکتایی آوردند، درحالی که شکارها چون از جنس آفلین هستند، درحال دگرگونی بودند. [ادامه در بیت بعد]

گرگ و روبه را طمع بود اندر آن
که رود قسمت به عدل خسروان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۶

خسروان: شاهان

گرگ و روباه چون با صیدها همانیده بودند، فکر می کردند که آنها باید مطابق عدالت شاهانه تقسیم شود.
[منهای ذهنی نیز با چیزهای گذرای این جهان که ذهن نشان می دهد، همانیده می شوند و به جای خداوند و اصل خود از آنها هویت و زندگی می خواهند.]

عكس طمع هر دوشان بر شیر زد
شیر، دانست آن طمع‌ها را سند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۷

زدن عکس: منعکس شدن، معلوم شدن
سند: چیزی که بدان اعتماد کنند، تکیه‌گاه، در این جا به معنی منشأ و سرچشمه

انعکاس حرص و طمع گری و روباه بر دل شیر منعکس شد و شیر به یقین ریشه و سرچشمه طمع گری و روباه را دانست و احساس کرد. یعنی شیر فهمید که گری و روباه احترامی به او ندارند، بلکه تمام حواسشان به شکارها است و به دنبال هویت گرفتن از آنها هستند.

هر که باشد شیر اسرار و امیر
 او بداند هر چه اندیشد ضمیر
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۸

هر کس مانند مولانا شیر اسرار و سالار حقایق نهفته باشد، یعنی به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شده باشد، می‌تواند دل انسان‌های دیگر را بخواند و بفهمد که در ذهنشان چه می‌گذرد، هر چند که آن‌ها احوال باطنی خود را از او پنهان بدارند.

هین نگه دار ای دل اندیشه‌خو
 دل ز اندیشه بدی در پیش او
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۹

اندیشه‌خو: دارای طبع و سرشت اندیشه و فکر کسی که پیوسته در فکر است اما نه فکر صواب، بلکه خیالات واهی.

ای دل اندیشه‌خو، ای دلی که بر حسب همانیدگی‌ها فکر می‌کنی، در پیشگاه خداوند در این لحظه به صورت حضور ناظر مراقب باش و از اندیشه بد پرهیز کن، یعنی با من ذهنی فکر نکن.

داند و خر را همی راند خموش
در رخت خندد برای روی پوش

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۰

خر را خموش راندن: کنایه از مُمَاشات کردن
خداوند تمام افکار و اندیشه‌های باطنی و همانیده‌تو را می‌داند ولی خودش را به ندیدن می‌زند، چیزی نمی‌گوید
و صبر می‌کند. حتی برای پوشاندن اسرار باطنت به رویت لبخند می‌زند و اجازه می‌دهد همانیدگی‌هایت شکوفا
شود. [درحالی که این تبسم شیر بسیار خطرناک است و بالاخره تو را خواهد درید.]

از پی آن گفت حق، خود را علیم
تا نیندیشی فسادى تو ز بیم

(مولوى، مثنوى، دفتر چهارم، بیت ۲۱۷)

همچنین خداوند از آن رو خود را علیم و دانا نام نهاده تا تو از ترس دانایی او فکرهای بد من ذهنی را به مرکزت راه ندهی و فکرهای همانیده نکنی. [ترس از خدا به این معنی نیست که ما به عنوان من ذهنی یک باشنده جدا از او بوده و از خداوند می ترسیم، بلکه به این معنی است که بدانیم اگر با عقل من ذهنی بیندیشیم و فکر و عمل کنیم، کارمان خراب خواهد شد.]

شیر چون دانست آن وسواسشان
وانگفت و داشت آن دم پاسشان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۱

وسواس: اندیشه بد که بر دل بگذرد
پاس داشتن: حرمت نگاه داشتن

شیر با این که وسوسه‌های درونی آن‌ها را دریافته بود ولی حرمت آنان را نگه داشت و چیزی نگفت. [به بیانی دیگر خداوند وسواس و میل انسان‌ها به فکر کردن از طریق همانیدگی‌ها و پریدن از یک فکر همانیده به فکری دیگر را می‌بیند، به بی ادبی و بی توجهی آن‌ها نسبت به خودش آگاه است و می‌داند که انسان‌ها فقط به شکارهای بیرونی و همانیدگی‌های مرکز خود توجه دارند اما چیزی نمی‌گویند و احترامشان را نگه می‌دارد.]

لیک با خود گفت: بنمایم سزا
مر شما را ای خسیسانِ گدا

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۲

خسیس: فرومایه، پست

اما شیر پیش خود گفت: ای فرومایگان گداصفت، من سزای شما را خواهم داد، به نحوی که شایسته شما باشد.
[پس خداوند نیز انسانی را که در من ذهنی به بی ادبی و خوی خسیسی و تنگ نظری خود ادامه می دهد و به جای
این که به اصل خود یا بی نهایت خدا توجه کند از چیزهای مادی که ذهنش نشان می دهد زندگی می خواهد،
مجازات می کند.]

مر شما را بس نیامد رای من؟
ظنّتان این است در اعطای من؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۳

اعطا: بخشیدن

[خداوند خطاب به انسان می گوید:] آیا همین که می توانید با فضاگشایی به من زنده شده و به فکر، خرد و نظم من دست یابید، برای شما کافی نیست؟ آیا من برای شما کافی نیستم؟ آیا در مورد بی نهایت بخشش و عطای من این چنین فکر می کنید؟ [یعنی شما به جای زنده شدن به زندگی، از من چیزهای مادی و زیاد شدن همانیدگی ها را می خواهید و از این کار شرم نمی کنید.]

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونی ست و، گلی کاستن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

اگر از خداوند به جای مرکز عدم و خرد زندگی طلب زیاد کردن چیزهای این جهانی را داشته باشی، بدان که در توهم انباشتگی همانیدگی‌ها به سر می‌بری و دراصل تمام زندگی‌ات را از دست می‌دهی. [ما نباید با شکارها و چیزهای مادی همانیده شویم و تمام توجه خود را معطوف به دست آوردن همانیدگی‌ها کنیم و به شیر که نماد خداوند است، بی‌احترامی کرده و فراموش کنیم همه این شکارها از خداوند است.

کافیّم، بدّهم تو را من جمله خیر
بی سبب، بی واسطه یاری غیر

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۷

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] ای انسان، من برای تو کافی هستم، تو فقط فضا را باز کن و مرکزت را عدم نگه دار تا من بدون سبب‌سازی ذهن و بدون واسطه‌هایی که من ذهنی ایجاد می‌کند، همه خیر و برکاتم را به تو بدهم و از فضای گشوده‌شده درونت به تو کمک کنم. [برای انسان من ذهنی که همواره متوجه سبب‌سازی ذهن و شکار همانیدگی‌هاست، ابیات بزرگانی مثل مولانا قابل قبول نیست و نمی‌تواند بپذیرد که خداوند برایش کافی است.]

کافیم بی نان تو را سیری دهم
 بی سپاه و لشکرت میری دهم
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۸

ای انسان من برای تو کافی هستم. تو را بدون نان یعنی هر آن چه که در ذهنت تصور کرده و از آن زندگی می خواهی سیر می کنم و بدون سپاه و قدرت های این جهانی و از طریق فضاگشایی پادشاهت می کنم تا بتوانی کنترل همه جنبه های زندگی ات را به دست بگیری و از این جهان بی نیاز شوی.

بی بهارت نرگس و نسرین دهم
 بی کتاب و اوستا تلقین دهم
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۹

ای انسان، اگر فضا را بگشایی، بدون آن که موسم بهار رسیده باشد، یعنی قبل از این که کاملاً به زندگی زنده شوی، من چشم عدم را به تو می بخشم و از طریق تو حرف می زنم و زندگی ات را تبدیل به گلستان می کنم. و بدون کتاب و استاد، فکرهای خلاق در ذهنت ایجاد می کنم و علم و خردم را به تو می دهم.

کافیَم بی داروَت درمان کنم
گور را و چاه را میدان کنم

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۲۰

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] ای انسان، من برای تو کافی هستم تا بدون دارو در فضای گشوده شده با نیروی شفابخشی ام دردهایت را درمان کنم. پس عقل من ذهنی ات را صفر کن و فضا را بگشا تا بدون اسباب و علت و هر آن چه ذهن نشان می دهد، این من ذهنی را که شبیه گور و چاه است برای تو به میدان هموار مبدل سازم، یعنی درونت را بی نهایت باز کنم و تو را از گرفتاری نجات دهم.

عقل، قربان کن به پیش مصطفی
حَسْبِيَ اللَّهُ كُوْهُ اللَّهُ اَمَّ كَفِي
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۸

عقل من ذهنی خود را در پیشگاه مصطفی، این هشیاری برگزیده که از فضای گشوده شده به دست می آید، قربانی کن و بگو خداوند برای من بس است، زیرا خداوند مرا کفایت می کند. [عقل من ذهنی حرصِ شکارهای بیرونی و همانیدگی ها را دارد و نمی داند شیر که نماد خداوند است برایش کافی است.]

(قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۶)
«الَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ...»
«آیا خدا برای نگهداری بنده اش کافی نیست ...؟»

(قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۸)
«... قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ ...»
«... بگو: خدا برای من بس است ...»

ای خرد و رایتان از رای من
از عطا‌های جهان آرای من

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۴

جهان آرا: آرایش دهنده جهان، کنایه از گسترده و جهان شمول.

[شیر خطاب به گرگ و روباه، خداوند نیز به انسان که حرص همانیدگی با شکارها را دارد، می گوید:] مگر خرد، دانش و فکر شما از من سرچشمه نمی گیرد؟ مگر همه این‌ها از بخشش جهان آرای من به وجود نیامده و من به شما نبخشیده‌ام؟ [آیا اگر در این لحظه انرژی زندگی قطع شود شما می توانید فکر کنید؟]

نقش با نقاشی چه اسگالد دگر؟
چون سگالش اوش بخشید و خبر

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۵

سگالیدن: اندیشیدن و فکر کردن، به خصوص اندیشه بد.

برای مثال، نقش چه ارزشی دارد که اندیشه کند و ایرادی به نقاش بگیرد زیرا این نقاش است که اندیشه و آگاهی را به وی داده و آن را به وجود آورده است. [در واقع خداوند توانایی فکر کردن را به انسان بخشیده و حتی من ذهنی و فکرهايش هم ساخته اوست. پس چرا انسان نمی‌گذارد تا خداوند از طریق او فکر و عمل کند و هر لحظه با نقاش می‌ستیزد.]

این چنین ظنّ خسیسانه به من
مر شما را بود؟ ننگانِ زَمَن؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۶

زَمَن: زمان، روزگار

[شیر که رمز خداوند است خطاب به گرگ و روباه که نماد انسان‌هاست می‌گوید:] آیا در حقّ من چنین دید و گمان پست و خسیسانه دارید و فکر می‌کنید چرا من همانیدگی‌هایتان را زیاد نمی‌کنم؟ چرا به دیگری بیشتر از شما می‌دهم؟ در حالی که خودتان در جهل من ذهنی فرورفته و منظور از آمدنتان را نمی‌فهمید و نمی‌دانید همه این چیزها اُفل است و هشیاری جسمی به درد نمی‌خورد. شما که ننگ تمام خلائق هستید، به حماقت و دیدِ خودتان پی نمی‌برید.

ظَائِنَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ رَا
 چُون مَنَافِقِ سَرِّ بِنْدَا زَمِ جَدَا

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۷

[مولانا از زبان خداوند می گوید:] آن‌هایی که بر حسب هشیاری جسمی نسبت به خداوند گمان بد می‌برند یعنی یک خدای ذهنی تجسم کرده و به جای گشودن فضا و زنده شدن به او از طریق فکر با خدا ارتباط برقرار می‌کنند و با من‌ذهنی‌شان با او حرف می‌زنند هم‌چون منافق سرشان را قطع می‌کنم، یعنی از من جدا شده و دیگر به خردم دست نمی‌یابند. [هرکس که با فکر بخواهد با خدا ارتباط برقرار کند، منافق است، چراکه به زبان نام خدا را می‌آورد اما مرکزش از جنس جسم، همانیدگی و درد است.

(قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۶)
 «وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتُ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ...»
 «و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که بر خدا بدگمانند عذاب کند...»

وارهانم چرخ را از ننگتان
تا بماند در جهان این داستان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۸

جهان را از ننگ و عار شما رها می‌سازم تا این حکایت در دنیا باقی بماند و جهانیان از آن عبرت بگیرند.
[حکایت این است که خداوند موجودی مثل انسان را انتخاب کرد و عشق را به او ارائه داد، گفت می‌توانی
هشیارانه به بی‌نهایت و ابدیت من زنده شوی، ولی انسان سرپیچی کرد و به جای فضاگشایی و زنده شدن به او
یک خدای ذهنی تجسم کرد و با فکر در ذهنش با او تماس برقرار کرد و مایه ننگ کائنات شد.

شیر با این فکر می‌زد خنده فاش
بر تبسم‌های شیر، ایمن مباش

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۹

شیر با این که در فکر انتقام و سزا بود، آشکارا تبسم می‌کرد. اما بدان که نباید بر تبسم شیر آسوده و ایمن باشی. [در این جا شیر نماد خداوند است که با شکوفا کردن برخی همانیدگی‌ها گویی بر انسان لبخند می‌زند، ولی نباید فارغ و آسوده بود، زیرا ممکن است در پس این حالت خنده و تبسم، خشمی آتشین نهفته باشد. ما باید قبل از این که خداوند به همانیدگی‌های ما حمله کند آن‌ها را شناسایی کرده و از مرکزمان بیرون کنیم.

مال دنیا شد تبسم‌های حق
کرد ما را مست و مغرور و خَلق

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۴۰

خَلق: ژنده، کهنه، پوسیده

شکوفایی مال دنیا و پیشرفت بعد مادی انسان هم‌چون تبسمی از سوی خداوند است. نباید آن را جدی بگیری و با آن‌ها همانیده شده و در مرکزت بگذاری. بنابراین هرگاه در زندگی مادی پیشرفت کردی، مست و مغرور نشو، زیرا این اوضاع خوب می‌تواند به‌هم بریزد و تو را به تباهی بکشاند.

فقر و رنجوری به استت ای سَنَد
کآن تبسم، دامِ خود را برگند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۴۱

سَنَد: شخصِ موردِ اعتماد

ای انسانی که تکیه‌گاه و از جنس خدا هستی، فقر و رنجوری یعنی همان مرکز خالی، درد هشیارانہ کشیدن برای عدم کردن و پاک کردن مرکزت از همانیدگی‌ها برای تو بهتر است، چراکه آن خنده‌های زندگی که به صورت شکوفایی همانیدگی‌ها به تو رو می‌کند، بالاخره تو را به دام می‌اندازد، تو را گیج و مست و مغرور کرده و نهایتاً تو را خواهد درید.

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۸۲)

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ.»

«و آنان را که آیات ما را دروغ انگاشتند، از راهی که خود نمی دانند به تدریج خوارشان می سازیم.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت هزار و دویست و سی و نهم

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید